جواب نهائی: تموّج پایه و تشکیل فضامان در عالم خاص خود

امروز که دوشنبه است، من حرفم را مطرح می‌کنم. خلاصه آن چیزی هم که به ذهن قاصر من جواب نهایی است می‌گویم، اگر روی آن فکر کردید و دیدید جای ادامه دادن هست، شنبه خدمت شما هستم. اگر هم دیدید نیاز به تأمل دارد بمانید. به تعبیری مرحوم آقای فشارکی؛ ایشان بحثی را مطرح می‌کردند و بعد می‌گفتند حالا بگذاریم این بخیس! خیس خوردن بحث هم خودش یک چیزی است.

اول این نکته را عرض می‌کنم: چرا وقتی اذهان ما زوال را تصور می‌کند دچار مشکل نمی‌شود؟ اما در هلال این مشکل را داریم؟ چون تفاوت بین هلال با زوال، تفاوت بین یک رخداد، پدیده و واقعه زمانی است با یک شیء. زوال، عبور نقطه مرکز شمس از دایره نصف النهار است؛ می‌گوییم «زالت الشمس»؛ یعنی نقطه مرکز شمس از خط نصف النهار قم رد شد. عبور، یک حادثه و واقعه زمانی است که در یک لحظه صورت می‌گیرد و تمام می‌شود. چون موضوع دخول نماز، یک حادثه زمانی است و لحظه معینی هم دارد، حادثه زمانیای که لحظه معین دارد فقها و متشرعه در کشف و درک آن زیاد اختلاف نمی‌کنند. عرض کردم آن هم یک صاحب جواهری هست که احتیاط مأمّئی فرمودهاند؛ در اینکه صبر کنید تا سایه شروع به زیاد شدن کند. و الّا اگر این جور باشد که باید دایره هندیه را کنار بگذاریم. دایره هندیه در کلمات بزرگان فقها، فریقین، قدیم و جدید به کار می‌رود.

دایره هندیه به این صورت بود که روی زمین دایره می‌کشیدید، نقطه شمال و جنوب را تعیین می‌کردید. بعد در وسط این دایره مقیاسی می‌گذاشتید. مقیاسی که به‌صورت یک مخروطی بود که سر تیزی دارد که آن سر تیز از سر سوزن تیزتر است. خط شما هم خیلی دقیق است. باریک باریک است. خب وقتی خورشید از طرف مشرق طلوع می‌کند سایه این مخروط شما که سر تیز دارد، به طرف مغرب است. هر چه خورشید بالا می‌آید این سایه هم کوتاه می‌شود و به طرف شمال می‌رود. چون ما در بلادی هستیم که خورشید به طرف جنوب مایل است. همینطور می‌آید و می‌آید تا وقت ظهر. وقت ظهر، وقتی است که سایه این شاخص ما به کوتاه‌ترین حد خودش رسیده است. درست در لحظه زوال سر تیز این شاخص درست روی خط است. چرا؟ چون این خط شمال و جنوب محاذی نصف النهار مکانی است. قبلاً انواع نصف النهار را بحث کرده‌ایم. همین که مرکز شمس رسید سر این مقیاس تیز هم روی خط می‌رسد. خب این لحظه رسیدن است. به محض اینکه سر تیز از آن یک ذره مایل شد، در لحظات کوتاهی است که وقتی دقیق باشد آن را نشان می‌دهد، زوال رخ می‌دهد.

21:02

حتی در اینجا بحث کردیم؛ یک زمانی فقها دایره هندیه را می‌کشیدند و تشخیص می‌دادند. حالا اگر آن را کامپیوتری کردید و آن را بسیار دقیق، زیر یک صدم ثانیه نشان می‌دهد که سر تیز شاخص، روی خط آمد. بعد هم می‌گوید یک صدم ثانیه بعد از آن سر سایه گشت، شما در اینکه بگوییم ظهر

شد مشکلی دارید؟! نه. چرا؟ چون زدن متشرعه واضح است که شارع فرموده زوال، موضوع وجوب نماز است. زوال هم یک حادثه است که فی علم الله معلوم است. شما با دقیق کردن وسائل دارید به آن نزدیک میشوید. لذا اگر با دقیقترین ابزارها یک صدم ثانیه بعد از زوال را کشف کردید، در رسالهها مینویسید که الآن ظهر شد. چون ما در تشخیص موضوع حکم شرعی، دچار ابهام نیستیم. یک حادثه زمانی است.اما در هلال این مشکل را داریم. چه زمانی «اهلّالهلال» میشود؟ ما با یک پدیده مواجه نیستیم. با یک شیئی مواجه هستیم که نزد عرف اسم آن هلال است ولی این شیء تدریجاً و با ضمیمه لحاظاتی تشکّل پیدا میکند. در تشکّلش شبهه خرمن میآید.

جواب نهائیای که به ذهن میآید را من عرض میکنم، روی آن تأمل کنید. به مبادیای نیاز دارد. روی مبادی آن هم فکر کنید تا سر برسد.

مبدأ مهمی که ما در اینجا با آن کار داریم این است: وقتی سر و کار ما با زمان و حرکت است، در زمان و حرکت محال است که بتوانیم پیوستار مطلق را اعمال کنیم. و الّا نه حرکت داریم و نه زمان. دو-سه بار از این بحث کردیم؛ جزء لایتجزی را در شوارق بحث کردیم که فایلهایش هست. وقتی سر و کار شما با زمان است، با کمّ متصل غیر قار است، وقتی سر و کار شما با حرکت است، حتماً و حتماً باید یک جزء لایتجزی متناسب با این حرکت داشته باشید. محال است که بگویید ما حرکت داریم، زمان داریم اما تا بینهایت پیوستار است. این محال است.

البته مبنای رایج حرکت هم خلاف این است. ما از آن بحث کردیم. آن چیزی که من عرض میکنم در ذهن من است که مطلب به این صورت حل میشود.

آخوند در اسفار حرکت را دقیقا متصل واحد میداند، متصل واحد بهمعنای دقیق هندسی آن، با اینکه ایشان این جور میداند دو برهان بر تناهی ابعاد داشتند؛ برهان سُلّمی و تطبیق؛ به نظرم در برهان سلّمی بود ایشان در آن جا مجبور میشود و میگوید چون ما میخواهیم این محور را تکان بدهیم و سر و کار ما با حرکت است، یکی آن میخواهیم. یعنی همان چیزی است که بر خلاف مبنای صاحب اسفار است که حرکت را تا بینهایت قابل انقسام میدانند و تنها اجزاء بالقوه برای آن قائل هستند که تا بینهایت قابل انقسام باشد. وقتی در برهان سلّمی میخواهند از حرکت کمک بگیرند، مجبور میشوند که بگویند چون حرکت، حادث است ما یک حدوثی میخواهیم بهخاطر همین نیازهایی که من عرض کردم.

من این را عرض میکنم؛ در ذهن قاصر بنده این واضح است: وقتی سر و کار ما با زمان و حرکت است، به جزء لایتجزی مقوم و راسم آن حرکت نیاز است. به چه معنا؟ یعنی ما در هر زمانی به یک لحظهای میرسیم که لحظه نشکن است. اگر آن لحظه را از نظر زمانی نصف کنید، آن حرکت و آن زمان و آن عالمی که آن حرکت آن را پدید آورده از بین میرود. آن عالم، دیگر نیست. وارد عالم دیگر شدن را نمیگوییم عدم محض است. بلکه وارد عالم ریزتر میشوید. دیگر آن عالم نیست. نکته بسیار مهمی است.

یعنی طول موج پایه تشکیلدهنده هر عالمی یک واحد نهائی دارد که نشکن است. اگر آن طول موج را بشکنید طول کوچکتر میشود اما دیگر آن عالم نیست. آن عالم دیگر محو میشود.

بازبینی #1
ایجاد شده 11 مه 2026 12:44:30 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 مه 2026 12:45:18 توسط ... .